

منتظرم باش، برخواهم گشت، سخت منتظر باش
منتظر باش هرچند لب ریز گشته باشی از اندوه
منتظر باش در گرمای سوزان
منتظر باش آن گاه که دگران باز ایستاده اند از انتظار، فراموشانِ دی روزشان
منتظر باش حتا اگر نامهای نمی رسد از دوردست
منتظر باش حتا اگر دگران دل مرده از انتظاراند، و آن گاه که یارانِ گرد آتش نشستند، نیشان به یاد من
منتظر باش و شتاب مکن در نوشیدن به یادم
منتظر باش؛ چرا که برخواهم گشت، تاخته بر هر مرگ. بگذار بگویند بخت یارم بوده
آنان هرگز نخواهند دانست که در ژرفای مرگ، تو و انتظار تو مرا در امان داشت
تنها تو و من می دانیم چه سان رهائی یافتیم
چرا که تو منتظر ماندی، و کسی دیگر نه.

کنستانتین سیمونوف

ترجمه: مسعود قلائی